



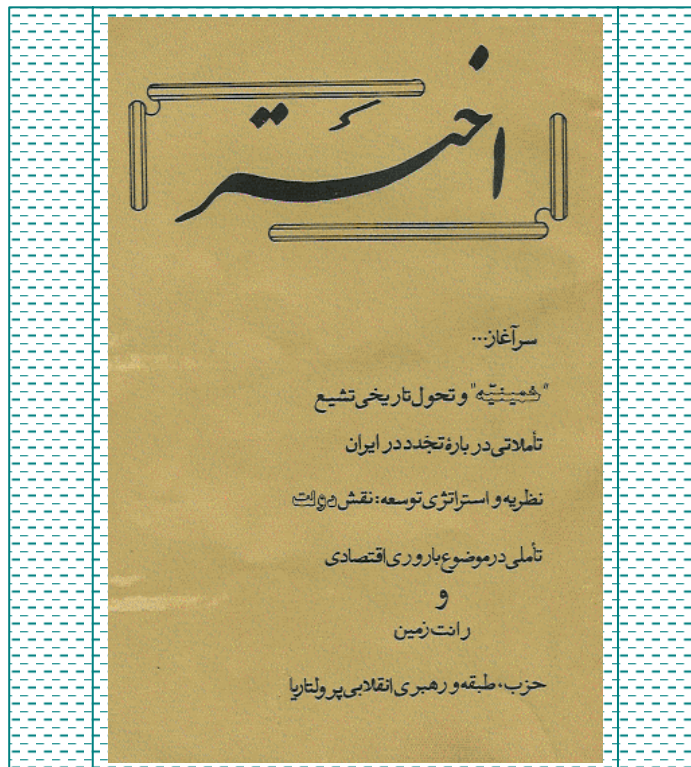
مرآت خاوری: "خمینیّه" و تحول تاریخی تشیع

شیعه فاقد تئوری حکومت بوده و مسئله امامت با امر حکومت دو قضیه کاملاً متفاوت می باشند . **ص 6**
 در دیدگاه تشیع ، در مورد تشخیص صلاحیت امام (ائمه دوازده گانه) رای امت و نظرعوام الناس در یک ردیف و هردو بی ارزش و بی اعتبارند . **ص 7**

علت دیگر حمایت خمینی از دوباره بقدرت رسیدن شاه ، کنار نهاده شدن کاشانی و مصدق در آن واحد بود . **ص 19**

خمینی اساس نظریه خود را بر پایه انکار غیبت قرارداد !! **ص 20**

اختلاف نظر میان "خمینیّه" و "صفویه" در این است که آبخشور آراء خمینی افکار رشید رضای سنی یعنی تئوری حکومت در آثار اهل تسنن می باشد حال آنکه تکیه گاه تفکر صفوی جز نظریات عرفانی ، اشراقی و فرهنگ باطنیه چیز دیگری نیست . **ص 21**



AKHTAR: PARIS 1984 PRIX 20 FF
 اختر دفتر اول بهار ۱۳۶۲ بهاء ۳۰ فرانک فرانسه

"خمینیه" و تحول تاریخی تشیع

از: مرآت خاوری

مقدمه

ملت ما نه شرق زده است نه غرب زده، ملت ما اسلام زده است

امام خمینی (۱)

مطالعه در متون فقهای اسلامی، از ابتدای حصول انشعاب و تشعب در آن، نشان میدهد که ویژگی استدلالات تشیع که بدان این فرقه از کل بیکره اسلامی جدایی میجسته، چیزی جز انکار مسئله حکومت در دوران غیبت مهدی نیست. با شکافتن این اندیشه بسهولت میتوان بدین نکته نایل شد که پس از سقوط شاهنشاهی ساسانی و سیطره اعراب بر ایران، محور آئین مغان که بر امر غیبت انسان کامل و ظهور او در ادوار هزاره‌یی دائر بود رخت اسلامی بتن نمود تا از طریق این پوشش، ایرانیان خویش را از قبول استیلای دشمنان به بهانه‌یی دینی ممنوع کرده و در انتظار ظهور ناجی و منجی پارسی همچون بنفشه سر بر زانوی صبر هزاره بنهند. چرا که دوازدهمین گاه رشد درخت قوای مکمونه انسان خجسته، تخت و گاه در مملکت بهرامی برپا مینمود تا به برق شمشیر راست سرشت کژکوب، سوشیانس ابر پاک مرد افسانه‌ها، روی زمین را بستر پاک‌ها و خوبی‌ها نماید. بسیاری از پهلوانان ایرانی بمرگ نایل نشده از دروازه نیروانا در میگذشتند تا در فضا زمان، پیچیده روحانی، در قالب هورقلیایی چشم بصیرت نگران احوال زمینان کنند و در هر دوره که هورخش به اعتدال حملی یا می‌نهاد بر صورت فروردینان و فرورتیشان بزمین آمده، اسباب فزونی نعمت را تدارک ببینند. از جمله پهلوانانی که "یشت‌ها" تحت عنوان سوشیانس از او یاد میکند گرشاسب، یا سام می‌باشد، که تا بود به ضرب گرز دُوران جوی ازدها سیرتش ازدها و گرگ و نهنگ و دیو و دد به دیار عدم فرستاد تا روی زمین جایگاه آسایش و خواب و راحت مردمان گردد. در شاهنامه، کیخسرو شاه کیانی از زمره غایبان موبدوار است که در دفع فتنه توران غلبه یافت و پس از آن بجهان دیگر شتافت و جسمش نیز به‌مراه او بمعراج سماوی رفت.

سوشیانس، نجات دهنده راستین مردم ایران، در آئین مغان، اینبار و در زیر سیطره اعراب لباس اسلامی میپوشد: بدین ترتیب که امام حسین، دختر یزدگرد یا کنیز او را (شهربانو) به عقد ازدواج در می‌آورد و بدین روی

فرزندانش نیمه ایرانی - نیمه عرب می‌شوند و چون دور به دوازدهمین امام می‌رسد که به لحاظ تاریخی حتی در تولد او نیز تردید است - ایرانیان تزغیبت را مطرح میکنند. در واقع حتی اگر وجود فیزیکی و جسمانی امام دوازدهم نیز پذیرفته شود، آنچه قطعی است این نکته می‌باشد که این شخص چون مشمول تعقیب عمال خلیفه عباسی بوده از پنج سالگی توسط نزدیکترین هوادارانش مخفی شده و تا دم مرگ بجز از چهار نفر (بترتیب بعد از هم) بعنوان نایبین خود، تماس دیگری با مردم نداشته است.

تکیه گاه فلسفی " غیبت " لزوم دایر ماندن ولایت الهی در دایره امامت می‌باشد بر اساس آیه قرآن گوهر امامت اختصاصاً " و بطور خونی نسل اندر نسل در ذریه عادل ابراهیم منتقل میگردد، و با انتساب محمد و علی بابراهیم این گوهر به فرزندان این دو حمل میشود. امام دوازدهم، بسبب کنترل شدید جاسوسان خلیفه عباسی، ناچار به زندگی مخفی تا سن ۷۴ سالگی شده و بدینرو قادر به ازدواج نگردید. عدم فرزند از جانب امام سبب میشد که با مرگ او شجره ولایت قطع شود، و بدینرو شیعه اعلام کرد که امام نمرده ولی غایب شده است. با اینحال در جمله منسوب بامام و اعلام قطع ارتباط با نایب خاص، سخن از غیبت تامه و نه غیبت کبری می‌رود (۲) غیبت تامه بمعنی مرگ در برابر غیبت ناقصه بمعنی خواب قرار دارد. با اینهمه شیعیان با حمل مفهوم تامه به غیبت کبری، اصل غیبت را در آئین مغان به امام دوازدهم نسبت داده او را مهدی موعود یعنی راهبر پیمان شده خواندند، (و این در واقع ترجمه عربی بهرام ورجاوند لقب سوشیانس بود) و با انتظار ظهور او طوق اطاعت هر نوع حکومتی را اعم از مسلمان یا کافر از گردن خود باز کردند.

طرح فرضیه غیبت به شیعیان اجازه داد، که باب اجتهاد را مفتوح اعلام کرده و مجتهدان را نمایندگان امام غایب در روی زمین محسوب داشته و در مسائل شرعی بآنان رجوع نمایند. درین هنگام حدود سه قرن از آغاز حکومت اسلامی در جهان میگذشت و اهل تسنن با تکیه بر سنت عرب و اجماع اصحاب، حکومت اسلامی را بخلافت رسول الله و بجهت اجرای حدود دین ضرورتی شرعی اعلام کرده بودند. ولی شیعه با تکیه بر نظریه غیبت اطاعت از این حکومت‌ها را لازم نمی‌دانست. در واقع اختلاف تشیع و تسنن در امر حکومت به ابتدای تاریخ اسلام و مرگ محمد باز میگردد و میتوان آنرا در چند مورد زیر خلاصه نمود (برای اطلاع از تفصیل امر رجوع شود به "تاریخ طبری")

الف - بلافاصله پس از مرگ محمد شورایی از مهاجرین و انصار در سقیفه تشکیل و پس از مباحثات مفصل اجماعاً " به خلافت رای داده شد. رای این شورا مورد قبول شیعه نیست، چرا که علی جزء شرکت‌کنندگان آن نبوده است.

ب- همچنین شیعیان نظر شورای سقیفه در مورد انتخاب ابوبکر را فاقد ارزش میدانند. زیرا خلافت محمد را قائم به نص الهی و وصیت محمد در حق علی محسوب میدارند و رای اصحاب مجتمع در سقیفه را در مورد این امر، با وجود نص، غیر صحیح بشمار می‌آورند.

ج- در دیدگاه شیعه با ختم نبوت بمحمد دایره امامت از علی آغاز شد. امامت امری اساسی و حکومت امری تبعی و فرع آن می باشد. امام همچون رسول، خلیفه الله و ولی او بوده و قائمه وجود هستی است. در حالیکه در تسنن خلافت مقامی دنیایی بوده و چیزی جز حکومت بر اساس موازین اسلامی نیست.

د- تشیع، ولایت امام را مقامی روحانی و حاصل کمالات ذاتیه امام میدانند، حال آنکه اصحاب تسنن ولایت خلیفه را ناشی از مقام علمی او در آشنایی به حدود خدا محسوب داشته و سبب تنفیذ آنرا قبول امت میدانند. در واقع به اعتقاد علمای بزرگ شیعه امامت مقامی ذاتی بوده و به قبول و رد ناس ارتباطی ندارد (۳)

ه- تشیع دایره امامت را منتهی به امام دوازدهم دانسته و او را غایب می انگارد. در دوران غیبت مقام حکومت که فرع بر امامت و قائم بر ولایت امام است از آن هیچ کس نیست، و هر که این لباس را بتن کند به غصب حق امام پرداخته (۴). درینصورت شیعیان موظف باطاعت از یک غاصب نیستند، بهمین دلیل پس از غیبت میان مقامهای دینی و حکومتی، در دیدگاه شیعه، انفکاک افتاده است. شیعیان خمس و زکات و حق امام را به مجتهدان، نمایندگان روحانی امام داده و از پرداخت آن به حکومت وقت ابا می ورزند. بالعکس اهل تسنن مالیاتهای شرعی و عرفی را، از آن بیت المال مسلمین و دولت وقت میدانند.

و- تشیع تا ظهور امام، در دوران انتظار بسر می برد، و تا این زمان از دخالت در امور سیاسی و حکومتی خود را ممنوع میدانند (الف). تنها بعلت مفتوح ماندن باب اجتهاد، مجتهدان نسبت بمجلس مقننه حق نظارت دارند تا قانونی خلاف اصول آئین تصویب نشود (۴).

اهل تسنن اطاعت از خلیفه وقت را امری شرعی دانسته، و احکام شرعی را از زمان احمد حنبل (امام چهارم اهل تسنن) لایتغیر و باب اجتهاد را مسدود می شمارند.

آنچه از آراء تشیع ذکر شد، بدون ورود در ریشه های فرهنگی - تاریخی آن توسط مورخین و متکلمین و اصولیین اسلامی بیان شده است. از جمله قاضی عضد الدین ایچی صاحب کتاب المواقف در خصوص عقاید شیعه در دوران غیبت میگوید: "عقیده شیعیان بر این منوال است که در طول زمان غیبت، حکومت مقامی غصبی است (ب)، از جانب هر که باشد، و شیعیان از قبول طوع اطاعت این حکومت آزادند. نه خود مجاز به تشکیل حکومتند و نه موظف باطاعت از هیچ حکومتی" (۵). تفصیل آراء فوق از سوی قاضی عضدالدین ایچی بر پایه تحقیقات مبسوط شهرستانی در دایره المعارف "الملل و النحل" تحت عنوان رفض و تشیع قرار دارد. شهرستانی پس از تفصیل عقاید فوق، تشیع شیعه را به فرق گوناگون و نظر هر یک را نسبت به امر امامت و حکومت بیان نموده است. از مورخینی که راجع به مسئله شیعه گفتگو کرده اند میتوان از ابن خلدون نام برد. او میان آراء اسمعیلیه و اثنی عشریه در امر امام غایب و امام مکتوم قایل به تفکیک شده و اسمعیلیه را معتقد به قدرت مرکزی و اطاعت از امام حاضر دانسته و بالعکس شیعه اثنی عشری را

بسبب اعتقاد به غیبت امام و ظهور دوباره او از معتقدان به تناسخ (ج) و تعطیل محسوب می‌دارد (۶). بجز آنچه ذکر شد، بسیار دیگری از علمای اسلام نیز حول عقاید شیعه گفتگو کرده‌اند. منجمله بغدادی در "اصول" خود نظر شیعه را نسبت به عدم وجوب اطاعت از حکومت در دوران غیبت تشریح کرده، سپس نظریه مهدویت را رد نموده و آنرا خلاف اصول مسلم اسلامی می‌شمارد و غیبت را خلاف سنت نبوی می‌داند، و بدینسان شیعیان را مرتد و خارج از دین (د) و یا ناچار به قبول قید قوانین حکومتی می‌کند. (۷).

نسایبی نیز در "سنن" خویش امام را بمعنی خلیفه و حکمران در حکومت اسلامی معرفی نموده و بدین ترتیب تفسیر شیعه را بر معنی واژه امام که بر پایه امر رهبری و ولایت خاصه استوار است مردود می‌شمارد و آنگاه در ترغیب مسلمانان به اطاعت از حکومت اسلامی و امامت فصلی مبسوط بیان می‌نماید (۸).

علاوه بر این غزالی بکرات و مرات در کتابهای فراوان خویش در امر امامت و حکومت توقف کرده و با شرح و تفصیل آن وجوب امامت و لزوم حکومت را نه در مفهومی که شیعه از لغت آن استفاده می‌کند بیان داشته، و اطاعت از امام را فرض واجب شمرده است (۹).

درین میان هر یک از علمای فوق پس از بحث مفصل در امر امامت و خلافت به بیان و رد اندیشه شیعه اقدام کرده، و تفسیر آنان را از لغت امامت، ابداعی و عملی باطل دانسته‌اند.

اطنایی که ما بر این مبحث داریم بیهوده نیست زیرا غرض آنست که نشان دهیم شیعه فاقد تئوری حکومت بوده و مسئله امامت با امر حکومت دو قضیه کاملاً متفاوت می‌باشند. بر این اساس آراء فقهاء و متکلمین اهل سنت درباره امر خلافت و حکومت مورد قبول شیعه نبوده و بالعکس علمای شیعه با استمساک باین اصل که حکومت خاص معصوم می‌باشد و در دوران غیبت معصوم، اطاعت از هیچ غاصبی مشروع نیست، مقلدان خویش را بمدت هزار سال یا بیشتر، در تقابل با قدرت مرکزی قرار داده‌اند. تنها در آغاز دوران صفویه است که تئوری قدرت در فرهنگ تشیع برای نخستین بار دستخوش تحول اساسی شده و بر اساس آن این فرقه از اپوزیسیون تاریخی خویش بیرون آمده است.

صفویه

۱- حکومت و امامت

آنچه تاکنون تکیه‌گاه تئوریک شیعه در مسئله قدرت بود، امر ولایت تکوینی خاصه محسوب می‌شد (۱۰) شیعه معتقد بود که محمد آئینی آسمانی آورد که تمام احوال بشری را در طراز انشائی سامان می‌بخشید و بشر را به کمال مطلق نایل می‌ساخت. چون محمد از اعلام اصول آئین خود فراغت یافت، برای اجرای حدود آن حکومتی آسمانی بوجود آورد (۱۱). قدرت محمد در اجرای حدود و اعمال فرامین، نه ناشی از اعتماد و رای مردم بلکه ناشی از ولایت تکوینی بود که در برابر آن تمام ذرات وجود خاضع و خاشع بوده و خداوند بعنوان ولی خویش

این امانت را به او تفویض نموده بود. بدینرو قدرت حکومتی محمد بر پایه ولایت معنوی او برپا و استوار بود و تنها کسی می‌توانست خلافت او را برای اجرای حدود شرع بر عهده گیرد که او نیز از آبشخور ولایت تکوینی سیراب میشد (۱۲). و همچنانکه ولایت محمد برپایه رای و انتخاب امت استوار نبود، خلیفه او نیز منصوص به نص الهی و نه منتخب آراء مردم می‌بایست باشد (۱۳).

به‌همین دلیل شیعیان، فراغت محمد از بیان اصول دین و ختم باب وحی (هفتاد روز پیش از رحلت او) را بمنزله اختتام باب نبوت و نه‌انجام دور ولایت تلقی میکنند و به‌همین دلیل مرزهای روشن اختلاف اعتقادی خود را با تفسیر اهل تسنن از امر ولایت ترسیم مینمایند. با اعتقاد علمای اهل سنت، پس از محمد وظیفه انتخاب جانشین بعهدہ رای و اجماع امت افتاد، و درینمورد حدیث محمدی شاهد مثال خوبی راجع به ضائب بودن نظر امت در انتخاب خلیفه خویش است. بر اساس این حدیث، هرگز امت محمدی بر امر خطا اجماع و اتفاق نمیکند. و در نتیجه چون امت محمدی به صلاحیت یک فرد مسلمان در امر حکومتی رای مثبت داد، این شخص برگزیده الهی و خلیفه رسول در جامعه خواهد بود. همچنان که سبب کج روی و تخطی از اصول الهی و دینی، ولایت خود را از دست داده و باجماع امت از مقام خود ساقط می‌گردد. بعبارت دیگر منبع ولایت و قدرت حکومتی خلیفه مسلمین، اجماع امت محمدی است و لا غیر.

۲- امت

درینجا بی‌مناسبت نیست تا برای ممانعت از خلط مباحث، مجملی در خصوص امت و تفاوت آن با جمهور ناس در دیدگاه اسلامی بیان کنیم، تا از ابهام مطالب آتی کاسته گردد.

در یک جامعه اسلامی مردم، مقلدان امور دینی و رجوع‌کنندگان بصلاحیت مراجع تقلید جهت حل اشکالات شرعی خویشند. این مردم چون هیچگونه اجتهاد و مجاهدتی در خصوص "مسائل دینی" ندارند عوام، ناس و یا عوام الناس خوانده میشوند (۱۴). در واقع "ناس" نسبت به انتخاب حاکم و خلیفه فاقد هر گونه رای و نظری بوده و تابع مطلق فتوای مراجع میباشد (۱۵). امت در حقیقت به اجماع و اتفاق نظر همین مراجع تقلید اطلاق می‌شود که خبرگان امور فقهی و دینی، و بازگشایندگان معضلات شرعی (اهل الحل و العقد) میباشد (۱۶). نظر امت بازتاب خواست و اراده الهی و بدینرو واجب الإطاعت و الکفایه است (۱۷). خلاصه آنکه برخلاف نظر بی‌ارزش مردم (ناس) که رای و اتفاق جمهورشان بدون تأیید فقیه یک پایاسی ارز و مایه ندارد (۱۸) رای امت (برگزیدگان شرعی مردم) سبب انتخاب، تأیید، تنفیذ یا رد و اسقاط خلیفه و حاکم میگردد.

البته در دیدگاه تشیع، در مورد تشخیص صلاحیت امام (ائمه دوازده‌گانه) رای امت و نظر عوام‌الناس در یک ردیف و هر دو بی‌ارزش و بی‌اعتبارند. امام فی‌نفسه امام است، و امام بودن او ارتباطی به قبول و رد مردمان ندارد (۱۹). بی‌سبب نیست که فرق‌گالیه (غلات) از منشعبات علویه بوده و در ذات روشن‌ترین جامعه شناس شیعی نیز رنگی از غلو دیده میشود (۲۰). غلوی که در کار برد اجتماعی، پایمهای خشن‌ترین دیکتاتورهای پوشیده در تن پوش مذهب و

مکتب را جایز و مشروع مینماید .

۳- ولایت در دیدگاه تشیع

بر خلاف نظر اهل سنت که منبع ولایت را پس از ختم باب نبوت ، اجماع امت تلقی میکند ، شیعیان آنرا فیض الهی و امانتی روحانی شمرده که خدا بیلطف خاص خویش در خمیره ائمه تعبیه نموده است . بر این اساس در چرخه ظهور ، دایره نبوت محاط در دایره ولایت بوده و از این رو است که نور نبوت نبی مقتبس فروغ ولایت او محسوب میگردد که در نتیجه آن همه انبیاء ، ابتداء در قوس اعلائی دایره ولایت متمکن بوده سپس بمقام نبوت مبعوث و منبعت میشوند . بهمین دلیل شیعیان ختم باب نبوت را مقارن ظهور (و نه شروع) دایره امامت محسوب داشته و منبعت دایره ولایت را متجلی و ظاهر در طور امامت تلقی نموده اند (۲۱) .

۴- تفاوت ولی و امام

بر پایه امر فوق محرز میگردد که تفاوت رتبه معنوی میان نبی و ولی باعتبار عموم و خصوص قضیه میباشد و بهمین دلیل قضیه فوق عکس لازم الصدق ندارد . یعنی هر پیغمبر و امامی ، ولی هست ، در حالیکه هر ولی ، ضرورتاً پیغمبر یا امام نیست . چرا که خورشید مختفی ولایت قابل ظهور در برج نبوت (مثل اغلب انبیاء سلف) و امامت (مثل علی و فرزندان) و یا هر دو (مثل ابراهیم و محمد) و یا هیچکدام (۲۲) می باشد . بر اساس اعتقاد شیعه ، پس از ختم نبوت ، ولی مطلق امام کاملی است که فاقد وظایف نبوت و رسالت می باشد .

بهر صورت در باور شیعیان ، محمد رسول و نبی و امام و ولی بالاطلاقی بود که ضمناً برای اجرای احکام دین در راس یک نظام حکومتی در مدینه قرار داشت . درین نظام حکومتی ، نیروی اجرائی (ولایت) ناشی از ذات محمد و نه از آراء امت بود و بهمین دلیل قابل انتقال بغیر نمی توانست باشد . چرا که تنها کسی که خود مظهر ولایت تامه الهی بود ، پس از او صلاحیت جانشینی او را در امر رهبری و امامت جمهور امت اسلامی دارا میگردد . به بیان دیگر همچنانکه بمناب مظهر ولایت تامه ، محمد مبعوث خدا بود ، لازم می آید که جانشین او نیز نه منتخب مردم ، بلکه منصوص به نص الهی و برخوردار از صلاحیت لازم برای تشکیل حکومت و اجرای احکام و حدود باشد . بدینرو ناس و امت در انتخاب ، تنفیذ یا رد امام و نبی بی صلاحیت محسوب می شدند .

این تئوری تا زمان صفویه همچنان پابرجا بود . درین زمان صفویه بجهت مقاصد سیاسی و برای تضمین استقلال ملی خویش در برابر امپراطوری عثمانی به تجدید نظر در تئوری ولایت در شیعه پرداخت تا زمینه وحدت ایدئولوژیک را در داخل ایران و در برابر فقه تسنن بوجود آوردند .

صفویه خویشتن را آدمیانی فرهمند و پهلوانانی کفر ستیز و صوفیانی خرقه پوش و اولیائی صاحب کرامات میخواندند ، و برای خویشتن مقامات ولایت خاصه قائل بودند . این همه ادعا ، همراه با جعلیات تاریخی جهت انتساب بسلسله

سادات بانان اجازه داد که خویشان را بمتابه رسول الله صاحب قدرت الهی برای تشکیل حکومت زمینی جا بزنند و از باور نوده سوء استفاده نمایند. برای اینکار لازم بود تا آراء فرهنگ عرفانی که بر اساس آن خورشید ولایت هر لحظه از آئینه ضمیر یک انسان کامل ظهور میکند و بدین لحاظ ابواب نبوت و امامت غیر قابل انسدادند بنام نظریات شیعه معرفی شود تا امکان طرح هر اشکالی از میان برخیزد.

توضیح بیشتر این مطلب آنکه بر اساس نظریه پذیرفته شده در اسلام، محمد ختم سجزه ولایت بوده و پس از او هرگز هیچ پیغمبری ظهور نخواهد نمود. این مطلب را سه امر ثابت میکند که بترتیب عبارتند از:

الف: آیه قرآن که طبق آن محمد پدر هیچ مرد عربی نیست ولی رسول خدا و خاتم النبیین میباشد. (وَ مَا مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَّسُولُ اللّٰهِ وَ خَاتَمُ النَّبِیِّیْنَ)

ب: حدیث معروف نبوی که در آن محمد تصریح نموده بود که پس از او پیغمبری نخواهد آمد. (لَأَنْبِیَیْ بَعْدِی)

ج: اجماع همه مسلمانان از صدر اسلام به بعد بر این امر که محمد ختم سلسله نبوت بوده، چرا که او هیچ نکته بی را درین زمینه که پیغمبری پس از من با این مشخصات خواهد آمد، تصریح نکرده و این عمل خلاف سنت نبوی است چرا که در انبیاء سلف هر پیغمبری پیش از مرگ مشخصات پیغمبر بعدی را بیان مینموده.

با توجه به سه امر فوق که معتقد سنی و شیعه بود، مشخص میگردد که اختلاف این دو مسلک با یکدیگر، تنها بر سر جانشینی پیغمبر بعنوان امام یا بمتابه یک رئیس حکومت اسلامی بوده است.

۵- آراء باطنیه

اما از دیر باز در برابر دو مذهب بزرگ فوق، یک نحله منتسب باسلام که در طول تاریخ به "باطنیه" موسوم شده و مشتمل بر انشعابات فراوانی است قد علم کرده بود و باسلاح تاویل به تشریح آیات قرآن پرداخته، اعلام می داشت که نبوت و خلافت الهی اموری دایر و ختم ناشدنی هستند (۲۴) و منکران این امر قاصر از درک مفهومات عمیق و بواطن کلام خدا و رسول خدا بوده اند. آراء باطنیان را میتوان بشرح ذیل خلاصه نمود:

الف: بر اساس حدیث "الدنیالتم تکن و الاخره لم تزل" (دنیا هرگز موجود نیست و آخرت هرگز معدوم نمی باشد) عالم خارجی و ظاهری، پوشش و لباس حقیقتی شکوفا و رشد یابنده ایست که در سیر کمالی خود هر لحظه از لباسی منخلع و بلباس جدیدتری که مقتضی ظهور آن حقیقت در مرحله کاملتر است ظهور مینماید. تکیه گاه قرآنی این خلع و لبس دائمی آیه: "بَلَّغْهُمْ فِی لِبَاسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِیدٍ" (بدرستی که آنان در تن پوشهای - لباسهای - بیایند از آفرینشهای نوشونده اند) میباشد، که اهل ظاهر آنرا بدرستی نفهمیده و از تفسیر آن باز مانده اند (ه)

جوهر متحول حقیقت عالم درین سیرورت ظهوری، با تعویض مداوم لباس‌های خود نه در حال بودن که در حال شدن خستگی ناپذیر می‌باشد، حرکتی که یک آن وقفه و سکون بر آن پنداشتنی نیست و بهمین سبب، هر امر خارجی و بیرونی لباس فعلی یک حقیقت متحول است که بدو کمال مرحله ظهوری قبل قائم شده است.

ب - کمال خلج و لبس حقیقت مرتبه انسان کامل است. انسان کامل درجه پیوند ظاهر و باطن و صدف و گوهر است. در مرحله انسان کامل همه حقایق عالم هستی یکباره ظهور کرده و قائم می‌شوند. پس انسان کامل قیامت هستی متحول است. انسان چون بمقام کمال نایل شد با کل هستی بوحث رسیده و کل هستی بیکره سازمان نیافته او می‌شود. درین حال او عین وجود و وجود عین او میگردد. تکیه‌گاه قرآنی این امر آیه: **كَانَ اِبْرَاهِيمُ اٰمَةً قَانِتًا**. می‌باشد (ابراهیم بتنهایی امتی قانت بود). چ - در هر دوره‌ئی از ادوار وجود، کمال هستی بیک انسان برپا میشود، و کلیه کمالات در ظرف استعداد یک فرد تجلی می‌یابد. این فرد کمال دور خود و قیامت کمالات آن مرحله از هستی و ختم دایره هستی بوجود خویشتن است. پس از او دوره جدیدی آغاز میگردد که یک مبداء و یک منتهی دارد، و منتهی آن دوره، قیامت کمالات و ختم دور پیش از خود میباشد.

بر اساس اصل فوق آدم مبداء دور نخستین ظهور و نوح قیامت آن و ختم دوره فوق بود، و ابراهیم قیامت نوح و ختم او، و موسی ختم دور ابراهیم و قیامت کمالات آن دوره بود که در احکام صادره از سوی موسی تجلی یافته بود. بهمین ترتیب محمد قیامت عیسی و ختم احکام او و مبداء دور خویش بود، که در این دوره کمالات مختلفی احکام محمدی به کاملترین فرد آن دوره قائم شده و این کامل ختم دوره محمدی و قیامت آن و مبداء دوران جدید خواهد بود. بدین روی تا آدم در روی زمین زندگی میکند، قیامت امری دائمی و برقرار خواهد بود، و هر کاملی قیامت احکام کامل پیش از خود میباشد. این کاملان نه افراد متعدد که مظاهر متعدده ظهور خورشید واحد ولایت الهیند، که هر بار از مشرق یک دوره آغاز و پس از طی قوس ظاهره آفل میگردد، و پس از آن دوره جدیدی شروع میشود.

ع- بهره‌برداری صفویه از آراء باطنیه بنام نظریه شیعه

پس از آنکه صفویه بقدرت رسیدند، کوشیدند تا آراء باطنیه را بعنوان اساسی‌ترین افکار مقبول در اسلام راستین تشیع معرفی نموده و آنرا بهمین نام به خلائق عرضه دارند. تذکر این نکته ضروری است که شیعه تاکنون مذهب اعتراض بود و آئین جناح مخالف قدرت (اپوزیسیون)، و بهمین دلیل محتوای آنرا مجموعه‌یی از اعمال آئینی و سنتی تشکیل میداد و فاقد زمینه‌های گسترش یافته و ثمره داده‌یی در مسائل مختلفه علمی و فقهی و اصولی و حقوقی و... بود. بالعکس چون صفویه میخواستند بنام شیعه پناهی حکومت کنند، لازم می‌آمد که این سنت‌ها

تبدیل بیک زمینه فرهنگی شده تا سیطره ایدئولوژیک دستگاه حاکمه را فراهم آورد. چرا که علی‌الاصول یک مخالفت سنتی، تقلیدی و غیر متفکرانه با مذهب حاکم (تسنن) نیاز بیک ایدئولوژی غنی نداشت. همه خانواده‌های سنتی ایرانی آتش زدن پیکره پارچه سازی عمر را در جشن عمر سوزان و گریستن بر خاطره فاجعه کر بلا را در ماه محرم هر سال بعلاوه تعزیه گردانی، روضه‌خوانی، زنجیرزی، سینه‌زنی و پیاده به زیارت مرقد ائمه اطهار رفتن را نشانه کافی و کامل یک شیعه متعصب و خوب میدانستند. تردیدی نیست که هر که بنام دفاع از تشیع میخواست در ایران حکومت کند، چاره‌ی نداشت جز آنکه در همه آئین‌های سنتی و مردمی فوق شرکت کرده و نظاهر به تشیع کند (۲۵). ولی علاوه بر آن بنام شیعه پناهی در برابر آئین تسنن با تکیه‌گاه‌های غنی اعتقادی و ایدئولوژی همگون و تاریخیش در زمینه حکومت و اصول و ... ایستادن و حکم جهاد و قتل عام دادن، نیاز به ایدئولوژی مطمئن و محکمی داشت، تا از طریق آن بتواند به امپراطوری عثمانی اعلام جنگ مذهبی داده و خیل قربانیان را بنام شهدا به حفرة فراموشیان خاک بسپارد.

آن‌انکه تشیع علوی را بمثابه اسلام راستین در برابر تشیع صفوی قرار میدهند به این حقیقت توجه ندارند که تا زمان صفویه منبع علمی و فقهی و تفسیری مطلق و اساسی شیعه سخنان ائمه بویژه امام صادق بود، و شیعیان بواسطه لزوم تقیه از پرداختن بامور فوق بطور آشکار احتراز میکردند (۲۶)، و اگر بخواهیم علمای این مذهب را احصاء کنیم تعداد معدودی بوده که غالباً "اخباریون و نه اصولیون می‌باشند (و). بدینرو اگر شیعه اکنون منابع و مدارک فراوانی در زمینه‌های مختلف علوم فقهی و مذهبی و حقوقی در اختیار دارد، در وحله اول این همه را مدیون شرایطی است که صفویه، پس از قرن‌ها سیطره اهل سنت در ایران، بوجود آورد (۲۷). ولی هیچ‌گونه جایی برای شک و تردید نیز وجود ندارد که هدف صفویه از عمل فوق نه جمع‌آوری خیر دنیا و آخرت بلکه نیاز باستیلای آئینی بوده است.

رجوع به زمینه‌های تاریخی "استبداد آسیایی" نشان میدهد که چسان در طول تاریخ ایران شاهان، تبلور جوهر جامعه در فرد بنماینده‌گی از سوی خدای آسمان، خداوندگار روی زمین بوده و بعوض سلطه شمشیر، از سیطره آئینی و اعتقادی بهره می‌بردند. مردم اطاعت از شاه را امری دینی و سبب کسب خیر دنیا و عقبی می‌پنداشتند، و بدینرو هرگز در برابر مستبدان آئین پناه خویش به قیام بر نمی‌خاستند (۲۸) و بدینرو سلسله‌ها یا توسط موبدان، یا مهاجمان یا نجبا جای بسلسله دیگر میدادند (۲۹).

صفویان باین امر آگاهی دقیق داشتند، و بدینرو در جستجوی راهی بودند که از طریق آن خویشین را برگزیدگان الهی و خدایگانان زمینی بخوانند (۳۰) این امر مقتضی اثبات گوهر الهی در خمیرمایه وجودی آنان بود تا باین اعتبار ظرف اخذ رشحات فیوضات سماوی از ابواب مشکانیه شمس ولایت، بطور مطلق، محسوب گردند. و از اینجا بود که ابتدا لازم می‌آمد تا بنحوی ظهور مداوم مظاهر ولایتیه را با نظریه غیبت امام وفق دهند. والا در غیر اینصورت اینان بیش از غاصبانی نبودند که در غیاب امام به تخت حکومتی تکیه

زده بودند. و هرگز از باور توده مردم منتظر ظهور برخوردار نمی‌شدند (۳۱) راه حل صفویه برای اینکار اخذ نظریات باطنیه و قالب‌زدن آن جمله بنام آراء تشیع و اتصال آن با سریش اخبار و احادیث جعلی به قیای سنت تشیع، و جلب نظر فقها برای دفاع از آن بود. این امر بسیج نیروهای فراوانی را در زمینه‌های مختلفه علم و فلسفه و تاریخ و شعر و ادب اقتضا میکرد. بدینرو می‌بینیم که حتی درین دوران مرثیه‌سرایی و "روضه‌الشهدا" گویی باب می‌شود، و شاعران و قصیده‌سرایان که تاکنون همه زورها را می‌زدند که در وصف سبیل شاهان و چشم شاهدان شعر ببافند ناگاه به صحرای کربلا و دلاوری مولا و مظلومیت شهدا گریز می‌زنند، چرا که باقتضای زمان صفویان بیت‌المال را درین‌راه اسراف میکردند تا بیش از پیش شیعه پناه شوند.

با اینهمه میتوان با ضرس قاطع اظهار داشت که آنچه زمینه استیلای "صفویت" را فراهم آورد، کش رفتن زیرکانه همان آراء باطنیه بود. چرا که شیعیان که عمری را در صبر و انتظار ظهور ناجی آسمانی بسر آورده بودند و روغن هیچ حاکم جابری نتوانسته سیلشان را چرب کند تا سر اطاعت در برابر احکامش فرود آورند، ناگهان متوجه می‌شدند، که خود میتوانند حکومتی تشکیل داده و برای خشنودی ارواح ائمه مظلوم داد تاریخیشان را از ظلمه سنی بضرپ شمشیر بستانند. چرا که هرگاه سیردوری خورشید ولایت الهی باثبات میرسید و ظهور دائمی آن از آئینه استعداد انسان کامل بقید قبول تلقی می‌گشت، تردیدی برای عوام‌الناس بجا نمی‌ماند که باراده الهی در دوران غیبت قائم، شاه صفوی کامل زمان و مظهر فرمان و امر خداوندی است و اطاعت بیچون و چرای او دریچه بهشت آسمانی است.

ظهور عرفا و فلاسفه گرانقدری درین دوران چون ملاصدرا، شیخ محمد لاهیجی، شیخ بهایی، میرداماد و کاوش اینان در فرهنگ ایران و بخصوص آراء سهروردی و حکمت اشراق، گنجینه گرانبھائی از جهان‌بینی اشراقی را فراهم آورد که برپایه وحدت وجود استوار و بر گرد شمع وجود انسان کامل یعنی خدای حقیقی می‌چرخید. در واقع ملاصدرا در اسفار نشان داد که چگونه جوهر وجودی انسان در بُعد رابع متحول بوده و به سیرورت تحولی در راستای هدایت این جوهر، قالب کمالی هورقلیایی بتن کرده و از تن پوش عنصری آخشیجی مجرد می‌شود و در زمره "عقول مجردة، مستفاد بی‌واسطه عقل فعال گشته، قائمه‌سازارگان هستی" بعبیر عمودکونھا" میگردد. ملا با رد نظریه تناسخ و رفع تردید از ساحت مظهر افلاطونی از انتساب این رای باطل باو و انتقاد به برخی از نظرات سهروردی و رازی و نصیرالدین طوسی و بوعلی سینا، گوهر حکمت اشراق و مشاء را بهم در آمیخت و باثبات مقامات انسان کامل که بر اساس نظر انحرافی مسلمانان دو آتشه منحصر در محمد و علی و انبیاء و ائمه و معصومان بود... پرداخته و آنرا بالقوه از آن تمامی انسان‌ها معرفی نمود (۳۲).

همین امر زمینه مناسبی بدست‌مستبدان صفوی داد تا خود را خلاصه هستی و زبده حیات و فرهمندانی کامل مکمل و شاهانی عارف مشرب، و خلاصه جامع همه مقامات مادی و معنوی عالم هستی و مظهر تامه خورشید ولایت و قیامت‌عصر جا بزنند و اطاعت از خویش را بمنزله دروازه قرب الهی تعیین نمایند. البته با

اینهمه لقب، برای آنکه مورد طعنه قلندران و غالیان و مجتهدان قرار نگیرند هرگز فراموششان نمی‌شد که کماکان یا برهنه زیارت مراقد ائمه رفته و خود را "کلب آستان علی" بنامند (۳۳). با این وجود قبول اینهمه گزافه‌گویی و مهمل بافی برای عام و خاص مشکل بود، و پای چوبین استدلالی مستبدان صفوی لنگ می‌زد و لازم بود که عصای خیر و روایت امداد همت کند و از سقوط این معبد افسانه‌یی جلوگیری بعمل آورد. بهمین منظور بودجهٔ هنگفتی در اختیار گروه تجسس و نجات مرحوم مجلسی و شرکاء قرار داده شد و این فقید در طول حیات خویش یکصد و بیست و هفت هزار و هشتاد و پنج نفر را از زندان‌ها و محاکمات و احادیث متروکه و فراموش شده موفق گردید. بیهوده نیست که شیعیان حق‌شناس از آن پس در زمین‌ه گرامیداشت این یگانه روزگار از هیچ حرمتی فروگذار نکردند چرا که بکوشش‌های این شخص بعد از حدود هزار سال بیخبری، جهان اسلام، بناگهان، پی بوجود این مجموعه عظیم از کلمات قصار چارده معصوم و اهل بیت آنان برد و بدینسان توانست تمام احوال زندگی خود را براساس اصول اسلامی تنظیم نماید. اصولی که محسور اساسی آن در آداب مجال رفتن، مقعد شستن، موی عورت برگرفتن، زناشویی کردن، همخوابگی نمودن، و احکام زنا و رجم و تازیانه و قصاص و حد و تعزیر و... بود.

این احادیث جعلی ثابت میکردند که فرقه ناجیه درامت اسلامی شیعه اثنی عشری بوده و بجزآن، جعلی خونشان مباح و مالشان حلال است. و آئین شیعه نیز چیزی نیست جز همانکه سلاطین صفوی از آن پیروی کرده و پیرای گسترش دامنه آن زحمت می‌کشند و خلایق را بدم توپ میدهند. همین امر به مسلمانان جاهل شیعه اجازه داد که بقتل عام سنیان بیگناه در چهار سویه ایران بپردازند، و علاوه بر جنگ‌های دراز مدت با عثمانیان اهل سنت، مقدمات فتنه افغان را میها نمایند. خلاصه آنکه شیعه که تاکنون فاقد نظریه حکومت بود، با اقتباس اصول اساسی حکمت اشراق و عرفان عملی و تکیه بر پایه نظریه دایره ظهوریه ولایت در آراء باطنیه، بناگاه مدعی جهانشمولی شده و با خروج از بیگانگی مشربی تاریخی خویش با قدرت مرکزی یک شکاف بزرگ در جهان اسلام ایجاد نمود که خون صدها هزار مسلمان نیز برای پرکردن آن کفایت نمیکرد. این اختلاف روزگار درازی پائید. پس از حمله انتقامجویانه و سفاکانه افغانهای بجان آمده از ستم شیعیان و مقلدان آخوند ملامحمد باقر مجلسی محدث شهیر به ایران، و پس از دوران کوتاه حکومت‌های ایللی و بی تفاوت نسبت بمذهب افشاریه و زندیه، سرکردگان ایل قاجار با جعل تاریخ و اقتباس از اصول صفویه، اداره احوال و امور ممالک محروسه را به کف بی کفایت خویش گرفتند، و دوباره برای خشنودی ارواح طیبه و بفتوای مجتهدان دموی مزاج بقتل عام اهل‌تسنن همت گماردند. عباس میرزای ولیعهد هر بار که از جنگ با روسیه تزاری طرفی نمی‌بست به هرات یا به بصره دو شهر سنی‌نشین در شمال و جنوب ایران لشکر کشیده و جمعی را از دم تیغ بیدریغ شیعه پناهی میگذراند و بیاد دوازده امام دوازده هزار "سگ سنی" را قتل عام میکرد.

امپراطوری‌های اروپایی که در برابر خود حریف گردن کلفتی چون امپراطوری عثمانی را داشتند از همان دوران سیطره سلسله صفوی با توپ و تفنگ ساخت